

نگارنده : داکتر سرفراز نیازوف



ترجمه : ن.ش. پیکار

26 می 2015

با وصف آنکه فرآیند پژوهش پیرامون کیش و آئین اسماعیلیسم، بعد از فروپاشی شوروی سوسیالیستی اسبق، تا حد زیادی به نقطه شامخ خود رسیده است، با آنهم شخصیت های معروف و سرشناس عرصه تحقیق در راستای اندیشه های کیش اسماعیلی، ایوانف و برتلس تا هنوز هم من حیث کار شناسان نخستین، بنیادین و ماندگار آئین اسماعیلیسم که مکتب فکری عقلانی و عقیدتی است، در حافظه تاریخ، نویسنده ها و پژوهشگران زمان معاصر، باقی خواهند ماند. باید گفت که حضور سیاسی و دنیای انقطاب شده ایدیولوژیک جهانی که آنها در آن حیات بسر می بردند، معه نا هنجاری ها و دشواری های سیاسی، اجتماعی و عقیدتی آن زمان، بازهم مصدر خدمات و کار کرد های شایسته تاریخی، اکادمیک گردیده ولی تحقیق و پژوهش آنها در عرصه شناخت هر چه بیشتر و ژرفتر اسماعیلیسم، و اسلام شناسی که بنیاد مستحکم را برای پژوهشگران نسل های بعد تر، به شمول محققان مدرن تشکیل دهنده است، هنوز هم به نحو شایسته و بایسته مورد تقدیر و تکریم قرار نگرفته است.

در این برگه مساعی فراوان بخرج داده خواهد شد، نظریان و اندیشه های هر دو پژوهشگر را که زیر اثر بینش و ایدیولوژی حاکم سیاسی آن وقت پیرامون ناصر خسرو و اسماعیلیسم به نگارش گرفته شده است، مورد قضاوت و آسیب شناسی نقادانه و داوری صادقانه اکادمیک و دانش پژوهانه، قرار خواهیم داد. عنوان مشابه متنی هر دو شخصیت، ایوانف و برتلس،، زیر عنوان " ناصر خسرو، و اسماعیلیسم " بازتاب دهنده نمونه های فکری و بینش مستقلانه شان را نشان دهنده است. هر دو شخصیت به مثابه شخصیت های متعهد و مستقل پژوهشی و اکادمیک، نتایج و فرآورد کار کرد های شان رابه گونه مذاکره، مفاهمه، گفتمان، و همدیگر فهمانه، که در نتیجه داشتن فهم گسترده از ارزش های والای انسانی، و زمان مشحون از بینش و تصور ایدیولوژیک، فشار های وارده ساختار سیاسی و زمینه ها و امکانات دست داشته به میان آمده بود، ترتیبو تنظیم نموده اند. می خواهیم کار شناسانه و اکادمیک اظهار عقیده و ابراز نظر کنیم که خوانش و تحلیل پژوهشی مقایسی آثار و آفریده

های هر دو دانشمند، که زمینه های خیلی وسیع و گسترده اسماعیلیسم شناسی را برای علاقه مندان، پیروان و باورمندان راه و اندیشه های ناصر خسرو، مساعد ساخته است، در حقیقت فرآیند عمیق و ژرف بازنگری، بازخوانی و باز آفرینی فکری جدید را در راستای نقش ناصر خسرو در معرفی و شناسایی بینش اسماعیلیسم مساعد ساخته و تصور ساختگرایانه، اصولی و کثرت گرایانه و تعدد پسندانه آئین اسماعیلیسم را نیز به گونه خیلی ژرف، به معرفی می گیرد.

بدون در نظر داشت ادعاها، گفتمان ها و بحث های افراد و شخصیت های متعدد که در بسا جا ها بازتاب داده شده اند، نگارش موجود در واقعیت امر تعبیر، تحلیل و تفسیر غیر جانبدارانه متون و سیاق نگارشی، (ایوانف 1948م)، و (برتلس 1959م)، خواهد بود. در این برهه مناسبات، اختلافات، افتراقات و همگونی های متون فکری و نگارشی هردو دانشمند و کار شناس را مورد تحلیل و تجزیه قرار داده و ساختار سیاق، محتوا و بینش فکری شیوه های کار برد واژه های زبانی، و ادبیات فکری غیر حزبی، مؤلفه ها و موضوعات اصلی و بنیادی، پدیده های اصلی و فرعی و دیدگاه ها و جهان بینی و جهان شناسی اساسی آنها را، فارغ از هر گونه بینش جانبدارانه، به شمول شیرازه های ساختاری ایدیولوژیک و ایدیولوژیک سازی، تصور گرایانه، میتودولوژی و کج نگاری و کج اندیشی، تشابهات، افتراقات، مشترکات و ناهنگونی ها، میان این دو نویسنده معروف، سر شناس و متعهد را پیرامون معرفی شخصیت ناصر خسرو و پژوهش پیرامون آئین و کیش اسماعیلیسم را مورد بررسی و گفتمان اکادمیک قرار خواهیم داد.

برتلس و ایوانف، هردو به گونه اکادمیک و شایسته سالارانه، روی مواریت ماندگار ادبی و عقلانی ناصر خسرو و حضور اسماعیلیسم من حیث آئین و کیش عقلانی در محیط ادبیات تاریخی آسیای مرکزی، کار کرده و شایسته خواهد بود اگر آثار و آفریده های این دو دانشمند از یک طرف مورد مرور و باز اندیشی جدید قرار گیرند و با زبانهای متداول محیط و منطقه بازتاب داده شوند، و از جانبی هم باید آثار و آفریده های ادبی آنها جز نصاب آموزشی دانش آموزان دوره های مختلف آموزش مذهبی و عقیدتی، به تدریس و تعلیم گرفته شوند. انگیزه نگارش موجود را نوشته دو مقاله نشر شده توسط دو تن از کار شناسان و پژوهشگران جوان تاجیکستان پیرامون مطالعات اسماعیلی در آسیای مرکزی تشکیل می دهد. این دو پژوهشگر جوان که گرفتاری و مصروفیت سازنده و متداوم پژوهشگران دوره شوروی سابق و دانشمندان کشور های باختر زمین را در نوشته های شان خیلی ها برانزده و قابل ستایش و تمجید دانسته اند و مورد تعریف و توصیف بدون دغدغه قرار داده اند. انگیزه دیگری که باعث گردیده تا به نگارش این اثر اقدام کنم، نوشته ها و پژوهش های جداگانه دانشمندان ایوانف و برتلس است، تا بتوانیم نظریات و داشته های بیشتر، سودمند تر، و ارزشمند تری را در زمینه مطالعات و پژوهش های عرصه اسماعیلیسم، به ویژه بعد از اضمحلال شوروی سابق در منطقه و به میان آمدن جمهوریت های جداگانه و مستقل، آفرینش فضای جدید تحقیقی و پژوهشی در روسیه امروز و جمهوریت های جدیداً جدا شده و یا به اصطلاح دیگران به استقلال رسیده به میان آمده است، تشکیل می دهد. قابل یاد آوری است که متود جدید نگارشی و پژوهشی پیرامون فراز و فرود تاریخ اسماعیلیان در دوره های ناهمگون، در این اواخر در شیرازه علمی و اکادمیک انستیتوی

مطالعات اسماعیلی لندن، انگلستان، به میان آمده است. انستیتوی یاد شده کار کرد های علمی خود را در سال 2002م، در آسیای مرکزی به ویژه در تاجیکستان، قرغزستان، و ترکمنستان، آغاز کرد. این انستیتوی پیرامون کار کرد های اکادمیک دانشمندان روس تبار و سایر تبار ها و اقوام آسیای مرکزی در دوره شوروی سابق و بعد آن، و هم کار برد و استفاده از دست نویسی ها و سرمایه های موجود نسخ خطی ای که در میان مردمان این مرز وبوم وجود دارد، نیز فعالیت ها و کار آموزی ها دارد. از این سبب مصروف نگهداری دانشمندان برون مرزی، و داخلی و مراکز دست داشته در آسیای میانه جهت تحقیقات و پژوهش پیرامون باور های تاریخی اسماعیلیان و هم شناخت بهتر و ژرفتر تهذیب و فرهنگ کهنبار و کثرت گرای مردمان این سرزمین، یکی از کار های نیک و شیوه نو آوری در زمینه به حساب میرود. در این نگارش در قدم نخست باید پیرامون زندگی و کار کرد های دو دانشمند و پژوهشگر روس تبار که هر دوی شان از جمله افراد بومی سن پترزبورگ بودند، که زمانی به نام های لیننگراد و ستالینگراد نیز مسما بود، یکی از جمله سفیدپوستان و دیگری هم از سرخپوستان که هرگز همدیگر شان را در زندگی ندیده اند، نه شناخته اند، نه هم سخن و یا هم کلام هم نه شده اند و هر دو زیر سایه پرده های آهنین فرهنگ و تهذیب جنگ سرد حیات بسر می بردند. از دیدگاه تاریخی، اسماعیلیان آسیای مرکزی همواره دارای فرهنگ عقیدتی و باورهای کثرت گرایی بوده اند و در میان شان شخصیت های خیلی نامداری به میان آمده اند که باعث استحکام روابط نه تنها میان اسماعیلیان شده اند، بلکه اسباب همایش های بزرگ علمی و عقیدتی را در میان سایر باورمندان و ابسته به سایر مکاتب فکری و مسلمانان همجوار شان به آفرینش نشسته اند و در میان شان روابط حسنه به حدی رسیده است که دیگر شاخه و دسته های باوری برای شان دیگر مطرح نبوده و در شیرازه اخلاقیات عقیدتی اسلامی و اسماعیلی در زیست باهمی قرار گرفته اند. گسترش اسلام در محیط پهنا ور و دشوارگذر آسیای میانه باعث به میان آمدن تعدد گرایی و کثرت گرایی در میان همه باورمندان گردیده و از جانبی هم باعث معرفی کثرت فرهنگی در راستای پذیرش و معرفی دین مبین اسلام گردیده است. مزید برآن برخی از مکاتب نیرومند صوفیسم نیز در میان این مردمان باورمند شایع گردیده است که می توان از، نقش بندیه، قادریه، یسویه، باطنیه، قلندریه، و غیره که هر کدام شان دارای چشم انداز تاریخی و فرهنگی و عرفانی خودی هستند، یاد آور شد. مزید بر آن، روال تاریخی، فرهنگ های نامتجانس، فتوحات و اشغالات متعدد، جنگ ها و گرفتاری های دیگر، از یک طرف باعث ایجاد درد سر به اسماعیلیان بوده و از جانبی هم باعث غنای فرهنگی، زبانی، سنتی و عقیدتی در میان پیروان گردیده است. با وصف آنکه هم در میان جماعت اصول و شیوه های ارزشمند کارهای مذهبی شان به گونه ای که بوده است باقی مانده و هم در راستای معرفی نظریات و بینش های کثرت گرا و سلم نواز، نقش بنیادی را به بازی نشسته اند. با وصف این همه گیر و دارها، باز هم اسماعیلیان آسیای میانه مانند سایر هم کیشان شان در نقاط مختلف دنیا به نام های مناسب و غیر مناسب، از قبیل: شیعه ها، شیعه های علی، رافضی ها، باطنیه، تعلیمی، اهل حق، پیروان راه راست، پنج تنی ها، پنج پیره ها، علی پرستان، سبعیه، قرمطی ها، غالیان، چراغداران و غیره یاد شده اند. در مورد آسیای میانه، شخصیت های فراوانی نوشته و نگارش های خیلی ها پژوهشگرانه،

تاریخی و مؤثر دارند که می توان من حیث ذخایر گران سنگ عقیدتی و فرهنگی این جماعت به حساب آورد. در میان این همگان دو تن از شخصیت های فراموش ناشدنی شوروی سابق، ایوانف و برتلس کسانی هستند که باید من حیث سردمداران و آغازگران نگارش برگه های عقیدتی اسماعیلیان به حساب آیند که همه پژوهش های بعدی مدیون کارکردهای ماندگار این شخصیت ها باید باشند. با وصف پیش رفت های چشم گیر دوره شوروی سابق و بعد فروپاشی اتحاد شوروی سوسیالیستی، ایوانف و برتلس هنوز هم من حیث آغازگران آغازگر در این زمینه ها و در سایر ستون ها و مجالس، برای همیشه و بااعتبار باقی مانده و نقش خویش را برای همیشه حفظ خواهند نمود. شاید تا حدی هم به میان آمدن دبیرستان های ایدیولوژیک، انقطاب های سیاسی، پراگندگی های سیاسی و فرهنگی، فشارهای زبانی و فرهنگی و به میان آمدن فرآیند فضای زشت جنگ سرد، بر نگار و بینش نویسنده ها نیز اثر گذاشت و برای آنها آنقدر فضای نویسندگی را مساعد نساخت تا آزادانه و بدون سانسور، داشته های شان را با امانت داری با خواننده های شان در میان بگذارند. ایوانف و برتلس، هر دوی شان به گونه مشترک سعی ورزیدند تا ساختار فکری شان را در مورد ناصر خسرو با در نظر داشت زبان کاربردی شان بازتاب دهنده تا از یک طرف سرچشمه ای باشد برای آنهایی که در مورد ابعاد ناهمگون شخصیت عقیدتی و فرهنگی او در تکاپو هستند. هر دو نویسنده در کارکردهای پژوهشی شان سعی نموده اند تا در مورد ناصر بر بنیاد مذاکرات، سخنرانی و گفتمان شان بینش سازندگی اسماعیلیسم را که ناصر خسرو در سردمداری تبلیغ و ترویج آن قرار داشت، بازتاب دهند و هم کاستی ها، رسایی ها و نارسایی های آن زمان را در راستای فهم حقیقت و حقانیت عقیدتی، به بازتاب گیرند. وقتی که به متون و سیاق کاری و آثار این هردو دانشمند نظر اندازیم، و به زبان بازتابی شان با در نظر داشت ارزش های مروج در آن زمان، بذل توجه نمائیم، دیده می شوند که هر دو سعی ورزیده اند تا بهترین و غنی ترین مواد پژوهشی را در اختیار خواننده قرار دهند تا من حیث منبع و سرچشمه لایزال در راستای معرفی اسماعیلیم من حیث فلسفه حقیقت و حقانیت و باورهای دینی، در آینده ها بکار برده شود. ایوانف ولادمیر الکسیویچ، ۱۹۴۸ م.: ولادمیر الکسیویچ ایوانف، در نتیجه نگارش ها و پژوهش های خویش در هر ساحه و به ویژه اسماعیلیسم، در میان کارشناسان خاوری و باختری، از شهرت خیلی ها مناسبی و قابل وصف برخوردار است. بر اساس منابع دست داشته ایوانف در سال ۱۸۸۶ م.، به دنیا آمده و در سال ۱۹۷۰ م.، با دنیای فانی را در ایران وداع کرد. موصوف در سال ۱۹۰۷ م.، از دبستان فارغ گردید و بعد آن شامل دانشکده شرق شناسی دانشگاه "پترزبورگ"، گردید. بعد از پیروزی انقلاب بلشویکی، در سال ۱۹۱۷ م.، من حیث یک روسی سفیدپوست به ایران پناه گزین شد. در آنجا از تابعیت و شهروندی انگلیس برخوردار گردید و این زمینه ای را در اختیارش گذاشت تا به هند برتانوی رهسپار گردد، جایی که قیادت مرکز اسماعیلیان نزاری قرار داشت. ایوانف در هندوستان با اکثر اسماعیلیان رابطه پیدا کرد و بعدها در دربار حضرت آقا سلطان محمد شاه، آقاخان سوم راه یافت. ایوانف در آنجا با همکاری دوستان اسماعیلی خود، در سال ۱۹۴۸ م.، "انجمن اسماعیلی"، را بنیان گذاشت. مقصد این انجمن، آنگونه که در دیباچه آن بازتاب یافته بود، عبارت بود از بررسی و نگارش آزاد و انتقادآمیز و معیاری در مورد طرز فکر و بینش اسماعیلیسم بدون هیچگونه دخالت

سیاسی، پروپاگند بی‌معنی و گفتارها و بازتاب‌های ضد و نقیضی که هرگز به درد جماعت و سایر انسان‌های محیط پیرامون مان، نخواهد خورد. نکات اساسی آن انجمن قرار زیر بودند:

- پژوهش آزاد و انتقادی روی همه مسایل مربوط به بینش اسماعیلیسم
- ابا ورزیدن از هر گونه تبلیغات و پروپاگندهای مذهبی و سیاسی
- ابا ورزیدن از بازتاب و انعکاس مکتب فکری جداگانه و خاص
- پذیرش کارکردهای شایسته سالارانه و خدمت‌گزاری به دنیای اسماعیلیسم
- تبادل نظریات و ایده‌های سالم (ایوانف، ناصر خسرو، ص. ۱)

از طریق این انجمن، ایوانف توانست تعداد زیادی از نوشته‌ها، آثار و آفریده‌هایش را وقف بینش و تصور اسماعیلیسم نزاری سازد. فرهاد دفتری، ایوانف را یک خاورشناس معروف، خادم بزرگ مدرنیته، و اسماعیلیسم معاصر یاد می‌نماید. " (دفتری)، "ایوانف"، یاد داشت‌های زیست‌نامه‌گونه، پژوهش‌های خاورشناسی، مجلد ۸، شماره ۲، ۱۹۷۲، صص، ۲۴۱-۲۴۲) " باید مشکور کارکردهای ایوانف باشیم زیرا در نتیجه آن همه زحمات وی امروز دارای سطح معین دانش و فهم آن مسایلی، مانند ماهیت و تکامل انکشافی و جهان بینی اسماعیلیسم هستیم که در دهه‌های گذشته چندان قابل دسترس نبود. باید اظهار کرد اینکه، این از برکت پژوهش ایوانف است که امروز دیگر اسماعیلیان از گزند نظریات غیرمسئولانه بی‌جا در امان مانده‌اند و دیگر من‌حیث حشاشیون که توسط "همر پرگستال ۱۸۵۶-۱۷۷۴م."، به نگارش گرفته بود، به قضاوت‌های خالی از مفهوم و عاری از حقیقت قرار نمی‌گیرند. (دفتری، عابد، ص. ۲۴۴)

ایوانف ولادمیر الکساندروویچ: ایوانف شخصیتی است که زیر سایه این تخلص در اقلیم شوروی سابق و دنیای باختر و حتی خاور، شناخته شده است. پیرامون شخصیت و نحوه زیست او نگارش‌های سه‌گانه و ناهمگون وجود دارند. موصوف در سال **1886م.** در امپراتوری روسیه به دنیا آمده و در سال **1970م.** در ایران کنونی دیده از جهان بست. وی در سال **1907م.** از دبیرستان فارغ شده و داخل انستیتوت زبانهای شرقی وابسته به دانشگاه سن پترزبورگ گردید. موصوف بعد از انقلاب بلشویک‌ها در سال **1917م.** من حیث روستبار سفید پوست به کشور ایران پناه‌گزین شد. و در همان وقت در این کشور شهروندی انگلستان را کمایی کرد و این موضوع زمینه را به وی مساعد ساخت تا از طریق به آستان مهبئی کشور هندوستان برسد که در آنجا شامل مرکز حلقه جمعیت اسماعیلیان شاخه نزاری که حیثیت مرکز قیادت و رهبری آنها را به سرکردگی حضرت سرکار سلطان محمد شاه را داشت، به ادامه زندگی خود آغاز گر شد. ایوانف در آنجا (مهبئی)، در نتیجه همکاری برخی از افراد و اشخاص، دوستان و علاقه‌مندان عرصه فرهنگ و ادبیات عقیدتی اسماعیلیان به بر بنیاد هدایت حضرت امام سلطان محمد شاه، در سال 1946م، انجمن اسماعیلان را بنیان‌گذاری کرد که مسؤلیت و رسالت انجمن یاد شده بر اساس محتوای آئین نامه اش، مسایل زیر را در برداشت:

- مطالعه و پژوهش مستقلانه و آزاد همه مسایل مربوط و وابسته به آئین اسماعیلیسم.

● عدم کار برد هرگونه تبلیغات مذهبی- سیاسی، و یا هم مسایل متضاد و ناهمگون و جنجال بر انگیز.

● ابا ورزیدن از هر گونه تحقیر و توهین نظریات دیگران به ویژه مکاتب فکری بیرون از شاخه اسماعیلیسم.

● کار کرد ها روی اصول شایسته سالاری و خدمتگزاری صادقانه به پروسه و فرآیند پژوهش ها پیرامون بینش و جهان بینی اسماعیلیسم.

● تبادل نظریات مثبت، افکار و بینش بشر دوستانه در شیرازه اصول جامعه اسماعیلی .

ایوانف تعداد بیشمار مقاله ها، جزوه ها و کتب را پیرامون دیدانداز های اسماعیلیسم به ویژه شاخه نزاری را، به نگارش گرفته بود. دکتور فرهاد دفتری ایوانف را " شرق شناس برجسته، بزرگترین خادم اکادمیک پژوهش های اسماعیلی و بنیان گذارفرآیند تحقیق ژرف پیرامون اسماعیلیان شاخه نزاری قلم داد می کند." (صفه 241-244)

سپاس فراوان نثار ایوانف باد که در نتیجه و بنیاد پژوهش های شخصیت یاد شده پیرامون اسماعیلیان نزاری، هم میتوانیم از تاریخ گذشته آگاهی داشته باشیم و هم فرایندنگارش را بهتر ساخته ایم و هم دیگر زمینه انتساب و کار برد واژه "حشاشین"، که توسط "هامر پورگتال 1774-1856م"، قضاوت بی بنیاد را به میان آورد یاد نمی شود و هویت تاریخ عقلانی این جمعیت بزرگ مسلمان با گذشت زمان و روزوار، بهتر و، واضح تر می شود. داکتر فرهاد دفتری بار مجدد پیرامون ویژگی های شخصیت فردی و اکادمیک دانشمند عرصه اسماعیلیسم، ایوانف سخن نیکو گفته و اظهار می کند که: "ایوانف هر گز نه شرایط کاری اکادمیک داشت و نه هم مقام کار کرد های اکادمیک و نهم آرزوی آن را، و شخصی بوده است که هیچگاهی در تکاپوی مقام و منزلت خود ساخته نبوده و هم از افتخارات ساخته و بافته و تصنعی هم بیزار بوده است." دقیق است که ایوانف از کار کرد های اکادمیک و علمی خود و هم از نحوه زندگی در هندوستان راضی نبوده است و علت آن نیز واضح است به ویژه برای آنانی که درتاریخ اسماعیلیان مطالعه و پژوهش گسترده دارند. ایوانف بعد ها شاهد آزادی هندوستان بوده و می بیند که چسان کشور بزرگ مانند هندوستان بر بنیاد خط فکری و عقیدتی، به دو بخش تقسیم می شود. در سال های 1960م، ایوانف به شاه ایران مراجعه نموده و از شاه ایران بار مجدد تقاضای اقامت می کند، که در فرجام در آنجا مقیم می شود و فرجامین مراحل زندگی خود را در فقر، غربت، بیچارگی و مشحون از درد سر، سپری کرده و در فقر جان داد.

با وصف آنکه همه مکاتب فکری اسماعیلیسم چه در گذشته و تا حدی امروز نیز از دانش و فهم ایوانف استفاده اعظمی و درخور ستایش نموده اند، به شمول برتلس، دانشمند دیگر عرصه پژوهش های اسماعیلی. اما تاکنون تا حدی هیچ کسی هنوز به آثار، نگارش ها، مقالات، کتب و داشته های نگارشی موصوف دسترسی قابل ملاحظه ندارند، و حتی گفته میتوانیم که اثری از آنها در میان همه اسماعیلیان جهان و به ویژه اسماعیلیان آسیای مرکزی وجود ندارد. از لابلای سخنان برخی از

دانشمندان اسماعیلی و حتی برون از آن هویداست ، با وصف خدمات ماندگار و فراموش ناشدنی این دوشخصیت سرشناس نه تنها عرصه تحقیقات اسماعیلیسم، بلکه دنیا اسلام، درمیان اسماعیلیان هندوستان و برای کافه جامعه اسماعیلی، آنگونه که لازم بوده است نه قیادت اسماعیلی در هندوستان و نه هم جماعت هندوستان بخاطر حضور ناهمگونی های زبانی ، فرهنگی، تباری و سلیقه ای، ایوانف و همه فعالیت های بی بدیل او را مورد تقدیر و تکریم قرار نداده و ناگذیر به برگشت به ایران می شود و در آنجا در آستان و دربار شاه ایران چند صباح دیگری را در فقر، غربت، به ویژه فقر ذهنی و فرهنگی سپری نموده و در فرجام جان خود را به جانان می سپارد.

"پرسشی که مطرح می شود این است ، آیا این چنین با نصیرالدین طوسی واقع نه شد ؟ و در شرایط کنونی نیز در میان جماعت اسماعیلی هنوز هم شخصیت های با فهم و با ادراک خلاف خواست و آرزوی امام زمان و نیازمندی های جماعت، به ویژه جماعت آسیای میانه مورد تقدیر و تکریم قرار نمی گیرند و باید همواره زیر اثر مشوره های دیگران، با نام مشاورین، دانشمندان، کار شناسان مکلف هستند کار کنند، حرف نزنند، انتقاد نکنند، پیش نروند، ارتقا نکنند و ساکت باشند تا صادق و شایسته پنداشته شوند، و این موضوع آنگونه که در گذشته ها قابل تشویش بوده است اکنون نیز باید بود."

(نگارنده)

حتی بسا از کار شناسان آسیای میانه در زمان هستی نظام اتحاد شوروی سابق، مانند عرب زاده، بزرگزاده، شاه خمارف، نیازف، نذری اف، و غیره از داشته های فکری ایوانف و برتلس کمتر چیزی را در اختیار دارند. حتی دادد خدایف، نیز مبنی بر بینش ایدیولوژیک خود، ایوانف را به نقر گرفته و اظهار نظر منفی نموده است. و علت برخورد سطحی و خلاف روحیه اکادمیک در برابر ایوانف شاید فقدان صحلاحیت و اختیار، و شایستگی زبان انگلیسی در میان کار شناسان تجیک تبار بوده و هم عدم دسترسی به مسایل که در نتیجه سانسور از دیدانداز ها پنهان شده باشند، و دیگر حیثیت منابع معتبر را از دست داده اند که در فراورد حضور فرآیند خیلی ها داغ شرایط جنگ سرد که بازار جنگ زبانی، سیاسی و لفظی خیلی ها گرم داشت، به میان آمده است.

برتلس اندری ایفگینویچ : باید اعتراف کرد که معلومات در مورد اندری برتلس، خیلی ها کم و محدود است ، به ویژه در شیوه ها و پالیسی های نگارشی کشور های باختر، از موصوف کمترین یاد آوری صورت گرفته و هنوز هم صورت می گیرد. اندری برتلس فرزند یکی از بهترین شخصیت های عرصه شرق شناسی روسیه، افگین ادواردویچ برتلس است که هم عصر و زمان ایوانف به شمار می رود. پدر اندری بر خلاف ایوانف تصمیم گرفت در روسیه باقی بماند و با حاکمیت و نظام سیاسی بلشویک ها، یاری و همکاری داشته باشد. اندری خود در سال **1926م**، چهل سال بعد از ایوانف، در آستان لیننگراد دیده به جهان گشوده و در سال **1949م**، از انسیتوت شرق شناسی مسکو از تیزس دکتری خود ، در رشته علوم فلولوژی (علم ادبیات و فلسفه شناسی)، زیر عنوان "**ناصر خسرو و اسماعیلیسم**" ، در سال **1958م**، دفاع نمود و آن را به پایه اکمال رساند. اندری در واقعیت امر در قطار نخست شرق شناسان دوره شوروی سابق بود که دارای سابقه و پس منظر خیلی ها ژرف در راستای شرق شناسی زمان امپراتوری روسیه تزاری و شرق شناسی باختر داشت. برتلس ، مزید بر آن

دارای صلاحیت و ظرفیت پژوهشی در راستای شرق شناسی جدید دوران شوروی سوسیالیستی بود که انکشاف و ارتقای این فرایند در نتیجه کار برد و مطالعه آثار پژوهشگران و دانشمندان سنتی مانند، **بارتولد برشت، کراچکافسکا، سیمنوف** و غیره، بود. برتلس مانند ایوانف با زبان انگلیسی آشنایی خیلی ها خوبی داشت و علاوه بر آن با زبان فرانسه، فارسی- دری، و غربی نیز بلدیت بلندی داشت. برتلس مانند ایوانف در دوران جنگ سرد زندگی می کرد و آثار می آفرید. او شاهد ساختار نظام سیاسی سوسیالیستی در بدخشان تاجکستان بود.

برتلس نسبت به ایوانف دسترسی بهتری به اسماعیلیان بدخشان تاجکستان و دستنویس های شان داشت. در صورتی که مناسبات ایوانف تنها در شیرازه مناسبات چتن تن رفیق و دوست نزدیک پامیری اش باقی مانده بود. برتلس در فرجام در انستیتوی شرق شناسی مسکو بکار گماشته شده (79-1953م) و من حیث پروفیسور همکار دانشگاه ملی تاجکستان (1966-1972م)، کار کرد و سیاحت علمی اتنوگرافی را به نواحی مختلف پامیر در سال (1960 - 1959م)، انجام داد و حتی قیادت آن را نیز بدوش داشت. در مراحل فرجامین دوره شوروی سوسیالیستی، اندری من حیث کار شناس اداره یونسکو در پاریس، (1980-1986م)، کار می کرد و موفق اکادمیک و پژوهش علمی اش را با کار در انستیتوی پژوهشی بین المللی شوروی در شیرازه وزارت فرهنگ، (1987-1995م)، ختم کرد. بر علاوه آن برتلس کار آموزی و باز آموزی خود را با تنی چند از اسماعیلیان بومی (کار شناسان)، پامیر آغاز کرد و سیاحت علمی خود را در این منطقه از بدخشان کوهستانی تاجیکستان و افغانستان ادامه داد، و حتی سفر علمی خود را الی منطقه جرم بدخشان افغانستان به شمول آرامگاه ناصر خسرو، پیگیری کرد. برتلس برخی از آثار خود را وقف ساختار زندگی اسماعیلیان منطقه پامیر بدخشان کرده بود. داد خدایف دانشمند تاجکستان دوره شوروی سابق در عرصه اسماعیلیسم شناسی، کار و آفریده های علمی برتلس را که زیر نام "**ناصر خسرو و اسماعیلیان**"، نگاشته شده است، از جمله بهترین کار کرد های علمی اش بحساب آورده و می گوید:

" طرز تفکر اسماعیلیسم را که از تصور و بینش آفرینش خداوند و شناخت ژرف و دقیق آن به شمول تعریف و توصیف علم و حکمت و فلسفه از دیدانداز اسماعیلیان آغاز می گردد، و هم رسیدن به شناخت ژرف معنی و مفهوم شریعت، طریقت، حقیقت، و معرفت و تصور امام شناسی که بینش و جهان بینی فکری و فلسفی آنها را تشکیل دهنده است، فرآیند رسیدن به این همه ها را تنها از طریق دسترسی به آثار و آفریده های برتلس، به ویژه اثر معروف شان "**ناصر خسرو اسماعیلیان**"، میسر می داند، زیرا موصوف در این اثر از طریق مطالعه و پژوهش همه آفریده های دست داشته ناصر خسرو سعی ورزیده است تا کلید شناخت بینش و تفکر اسماعیلیسم را من حیث کیش و آئین عقلانی و با سابقه با مقام تاریخی اش در اختیار علاقه مندان، باور مندان و رهروان ناصر خسرو، قرار دهد."

برتلس می گوید که شخصیت واقعی و تاریخی پیر ناصر خسرو، مقام و اعتبار نگارشی اش به شمول سرایش شعر، قصیده و مناجات وابسته به باور های اسماعیلی که درج تاریخ و فرآیند تاریخ نگاری شده است، گویا تا حد زیادی خلاف واقعیت های عینی زندگی اش بوده است. وی می افزاید که حتی پیرامون کار کرد های ناصر خسرو، از غلو و شیوه عارف منشانه، رومانیک و تخیل آمیز تعریف

و تفسیر صورت گرفته است که نقش برخی از پژوهشگران باختر زمین در آن خیلی ها براننده است. ایوانف در پژوهش های اکادمیک خود، سعی ورزیده است، آن همه افسانه نگاری ها و افسانه سازی های شیوه زندگی ناصر خسرو، تصور و بینش نادرستی که در مورد او بازتاب شده است، همه را واضح، معین، دقیق و و صاف و ستره بازتاب دهد و هم شخصیت و سیمای عینی و واقعی ناصر خسرو را با داشته های فکری و فلسفی اش را به شنونده ها، خواننده ها، پیروان، علاقه مندان و دانش آموزان امروزی ناصر خسرو، به شمول پژوهشپران دنیای خاور و باختر، به تعبیر و تفسیر گیرد. با آنهم، شخصیت ناصر خسرو، آنگونه که باید باشد، هنوز هم در پژوهش های تکاپوگران اکادمیک شوروی سابق و هم دانشمندان و جستجوگران اروپای خاوری و باختری (شرق و غرب)، اضافه گویی ها، مبالغه و اغراق گویی ها که از جانبی با نحوه زندگی ناصر خسرو همآهنگ نیست و از سویی هم مطابق مکتب فکری عقلانی و فلسفی ناصر نبوده و هرگز نخواهد بود. با آنهم همگی، ایوانف، برتلس و سایر پژوهشگران به هر سطح و پیمانه ای که هستند، بودند و خواهند بود، سعی نموده اند تا شخصیت ناصر خسرو را من حیث سیمای عینی و، و اقی زمان خود بازتاب دهند، ولی هنوز در همه آثار و آفریده های آن زمان و امروز نیز جای برای اضافه گویی ها، ابهامات، مشکوکیت ها و پرسش های ناهمگون باقی خواهد بود.

برتلس اندری ایفگینویچ: ناصر خسرو من حیث قله شامخ فرآیند گفتمان اسماعیلیان فاطمی:

اثر ایوانف در مورد ناصر، به ویژه زیست نامه اش، با برخی از دشواری ها و ضد و نقیض گویی ها که خود ابهام آفرین و دشوار فهم است، رو برو است. اظهار نظر ها پیرامون حیات پر بار ناصر خسرو را میتوان به سه دسته تقسیم بندی کرد:

1. حضور افسانه های شفاهی که در میان اسماعیلیان بدخشان تاجیکستان و افغانستان برای سالیان متمادی قرائت داشته اند، که از دید ایوانف دلچسپ تر و سود مند تر از زیست نامه واقعی و عینی اش می باشند. اما ایوانف بار مجدد در اثر بازدرست شده اش، در سال 1956م، کار برد و استفاده منابع یاد شده که در بر دارنده اسطوره ها، افسانه ها، و مبالغه گویی های مروج در میان پیروانش اسماعیلیان بدخشانات بوده اند، گناه نا بخشودنی دانسته و استفرده از آنها را درست قلم داد نمی کند. موصوف همه گفته ها و سخنان یاد شده شفاهی موجود در میان مردم و توده های عظیم محیطی در راستای معرفی و شناساندن ناصر خسرو را، هرگز مورد قبول و مطمح نظر نمی داند و مشوره می دهد که این اظهار ها و بیانات شفاهی دست داشته در میان مردم پیرامون ناصر خسرو باید هر چه ژرفتر و بهتر از پیش، مورد تحقیق، تکاپو، و پژوهش قرار گیرد.

2. منابع اهل سنت و جماعت است که اکثراً ناصر خسرو را دهری، ملحد، جادوگر، کافر، منکر دین، و سرچشمه خطر برای دین اسلام و یا هم به گونه مثبت من حیث شیخ سنی، متصوف کار دان و درست کردانی که تا هنوز درست شناخته نه شده است، بازتاب داده شده است. ایوانف بعد ها خود این منابع و سرچشمه های دست داشته های شفاهی و نگارشی را انعکاس داده و اظهار نموده است که با آنهم این گونه مؤلفه های نگارشی با وصف آنکه دارای دشواری های پذیرشی بوده و بآنکه

بعضن مسایل وموضوعات حقیقی به گونه وارونه و غیر عادلانه بازتاب داده شدهاند، هنوز هم دارای اعتبار و اختیار خیلی زیاد و قابل تقدیر و تکریم اند .

3.مرحله سوم، زمانی است که ناصر خسرو در فرآین سیاق نگارشی پژوهشگران باختر و خاور زمین، مانند: **گوارد، بلوسیت، سگنون، برون، و هیتی،** من حیث سیمای عینی و واقعی، شاعر و سراینده معروف ابیات و ادبیات عرفامی، سیاح چیره دست، دارنده حکمت و فلسفه شرق، حکیم والا مقام شرق، و یکی از نخبگان و بزرگان متفکر و اندیشمند زمان خود، دانسته شده است. ایوانف نگارنده های و پژوهشگران باختر زمین را مورد انتقاد سالم قرار داده و اظهار می کند،، که آنها ناصر خسرو را نه گونه رومانیتیک و تخیل آمیز تصویر برداری می کنند و این موضوع را خیلی ها با اهمیت برای سرزمین ایران جلوه می دهند زیرا ایران در مورد ناصر خسرو با وصف همه کار کرد هایش نا شناخته مانده بود، و تنها برنیاد چند قصیده و سروده معروفش به شمول سفر نامه اش ناصر را به شناسایی می گرفتند. ایوانف اظهار می کند که باختری ها ناصر خسرو را از یک فرد عادی به یک چهره و سیمای سر شناس، دانشمند و یکی از نخبگان زمان اش، قرار داده اند. غربی ها ناصر خسرو را ملهم حکمت و فلسفه شرق در میان باورمندان، علاقه مندان و پژوهشگران دسته های ناهمگون، معرفی کرده اند. (**ایوانف، صفحه، 3**)

ایوانف بر این باور است که ناصر خسرو را باید از طریق محتوای شعری، سیاق نگارش فلسفی، بینش و طرز تفکر خودی اش شناخت و جایگاه اش را در برگه های تاریخ اسلام و به ویژه اسماعیلیسم، معین کرد. ایوانف حتی مشکوک است که کتاب "**شش فصل**"، ناصر خسرو که بازتاب دهنده روش و بینش دعوت اسماعیلیسم است، از ناصر خسرو نه بوده و حتی پیرامون "**کلام پیر**"، و "**گهر ریز**"، نیز نظر مشابه و همگون دارد. ایوانف کیفیت شعری و ترکیب آنها را نمی پذیرد و اظهار می کند که آنها همه در سطح پائین ساختاری و صنایع شعری قرار دارند و علاوه بر آن اظهار می کند که گویا ناصر خسرو پیرو آئین اسماعیلیسم نیز، نخواهد باشد. ایوانف با بازتاب این همه سخنان، بیشتر رفته و با نگارش بیوگرافی ناصر خسرو، ابراز عقیده و باور می کند که چرا ناصر خسرو، خویشتن را مروزی، قبادیانی و بلخی، معرفی می کند و از نام اصلی اش یادی نمی کند. (**باید دانست که ناصر خسرو در کدام شرایط زمانی زندگی می کرد؟ با چه کسانی کار می کرد؟ آیا دبیر بود یا کبیر؟ شاعر بود یا فیلسوف؟ از بلخ بود یا از قبادیان؟ سید بود یا سادات، آنگونه که تقی زاده از او یاد می کند؟ دارای چه آئینی ای قبل از تغیر عقیده و باور خود بود؟ شاه بود یا گدا؟ در دربار کار میکرد و یا در درگاه؟ باید این همه شرایط را دانست و بعد می توان پیرامون شخصیت ناصر خسرو، قضاوت کرد و باید گفت که ناصر نیز در کار کرد های عقیدتی، شعری، فلسفی و دینی خود در واقعیت امر، در فرآیند قوی تقیه قرار داشت تا بتواند آرمان و مقدساتی را که در ذهن خود می پرورید، به پایه اکمال رساند و خوش بختانه که رساند و از این سبب است که ما امروز میتوانیم پیرامون اسماعیلیسم، به ویژه در آسیای میانه، سخن به میان بیاوریم. **مترجم**)**

" ایوانف سعی می کند که ناصر خسرو را به گونه ای معرفی کند که گویا دارای استقرار و استقامت دقیق نیست، از اصلیت پیدایش خود آگاهی ندارد، و با شخصت های عقلانی و فکری اسماعیلی قبل

از زمان و در زمان خود، همتایی کرده نمی تواند، و همه داشته های فکری و فلسفی ناصر خسرو دارای سطح پائین فلسفی بوده در همه جا ها تکراری به میان می آیند و هر گز روی مسایل اصلی و بنیادی فلسفی، مکث نمی کند و از آنها به گونه سطحی می گذرد. ایوانف اظهار می کند که ناصر خسرو را نمیتوان با متبحرین و دانشمندان مانند، ابو حاتم رازی که دارای تبحر و صلاحیت بالا در تیولوژی و الهیات شناسی بود و یا مانند حمید الدین کرمانی دارای بینش فلسفی عالی باشد، و حتی نه هم مانند کارشناس درجه دوم ابو یعقوب سجستانی و یا سکزی و یا سجزی، باشد که بعضی از طرف ناصر خسرو مورد تنقید قرار می گیرد. و حتی از معلم و آموزگار خود، المؤید فی الدین شیرازی که با دیپلوماسی دقیق خودی از وی آموخته بود، نیز نمی تواند برابری کند. " (ایوانف، صفحه های 10-11) ایوانف ناصر خسرو این گونه تعریف و ستایش می کند: " شخص قوی هیکل، روستایی و دهاتی منش، که این همه ویژگی ها را با خود شامل کار کردها، نگارش ها، تعبیر ها و تفسیر های خود می کند و یک فضای خیلی ها ساده و علایمی را از خود بجا می گذارد که نمیتوان همه آنها را به سادگی زدود، و ناصر خود همواره زمخت، خام باقی مانده و حتی در راستای بازتاب ساده ترین مسایل عقیدتی و فلسفی در جدال و مبارزه باقی می ماند" (Ibid, P.11)

ناصر در دیدانداز ایوانف " حیثیت شخصیت پیشگام در نگارش و بازتاب مسایل فلسفی در سرزمین فارس نمی باشد، در صورتی که خود شخصیت دیگری را که در این عرصه پیشگام بوده باشد ذکر نمی کند. شیوه کاری و نگارش ناصر خسرو برای ایوانف مطلقن غیر هنرمندانه، مشحون از تکراری های غیر ضروری، بدون تبارز ایده های جدید، و نو آوری ها، و نبود انعکاز اصلیت ها و فروعات، و تنها ذکر مسایل، موضوعات، اماکن و مؤلفه های ابتدایی، می باشد. " (همان، صفحه، 11).

" ایوانف می گوید که، ناصر خسرو در مباحثات و مذاکرات لفظی خود با سایر افراد و یا دارنده گان عقاید و باور مانند عیسیوت و ناصبی ها، داخل گفتمان دقیق و فیلسوفانه نمی شود و تنها بخاطر تبارز نظریات خود، که تنها به خود موصوف دلپذیر هستند انعکاس می دهد. وی می گوید تغیر و تبدیل عقیده و باور های دینی در آن زمان آنقدر دشوار و مشحون از دغدغه نبود و در ضمن ناصر خسرو با دیدن خواب خود میل پیدا می کند تا بسوی قبله برود و یا گویا کسی او را در خواب رهنمون شده است، در صورتی برای ناصر خسرو مانند هر فرد پخته دیگر در آنزمان این حرف واضح بود که بکدام سو باید برود، و یا هم خود شخصی سنی بنیاد گرایی بوده باشد که نیت حج رفتن را داشته است. و در ضمن باید گفت همراز و نیازش در این سفر تنها برادر و خادم اش می باشد و هم در همه این سفر طولانی بدون سفر زاد، این چنین سفر طولانی را سپری می کند و در همه جا و از همه کس دریافت یاری و همکاری می کند، و زمانی که به مصر می رسد بعد آن آئین و کیش آسماعیلیسم را پذیرا می شود. (همان، صفحه، 15)

ایوانف در باب پنجم اثر خود، کار کرد های ناصر خسرو را من حیث مشنری، داعی و حجت خراسان که در مناطق مازندران، خراسان و بدخشان ایفای وظیفه می کند، مورد قدر دانی قرار داده و پرسش خیلی ها مهم ای را که کنون پاسخ نیافته است، به میان آورده و اظهار می کند که چگونه نوانست شرایط گریز را برای خود به وجود آورد و در فرجام بدون هیچگونه دشواری به ناحیه یمگان بدخشان

افغانستان می رسد. چرا یمگان را انتخاب نموده است؟ و تا چه حدی ناصر خسرو مردمان این مناطق را به کیش اسماعیلیسم در آورده است؟ آیا مردمان شغنان، واخان آشکاشم و سایر مناطق مردمان بومی این سرزمین بوده اند و یا اینکه زرفشانی ها، سعدی ها و سایرین که دارای عملکرد مختلط عقیدتی اسلامی و زردشتی بوده اند که "ام الکتاب"، را نیز با خود آورده اند؟ آیا ناصر خسرو شاه یمگان بود و یا اینکه در زندان یمگان قرار داشت؟ چرا آرامگاه اش در یمگان است و محل باقدر و قیمت برای اهل تسنن بوده و ناصر خسرو را من حیث شخصیت اکادمیک دانسته و هرگز شیوه حج اسماعیلیان را نیز نمی پذیرند و او را من حیث یکی از صوفی های معروف اهل بیت رسول می دانند؟ چگونه ناصر راه بسوی قاهره را دریافت و چگونه توانست با آن همه دشواری ها مدیریت کند و چسان توانست این همه اثر و آفریده های گران بها را در محیط تنگ و تاریک یمگان به نگارش گیرد؟ آیا ناصر خسرو امکانات این را داشت تا به همه مناطق بدخشان سفر کند و اقدام به نگارش "سفر نامه شرق"، کند که سر زبان مردمان این مناطق است؟ چگونه و چرا ناصر مورد انزجار، نفرت، توهین و تحقیر اکثر زمام داران این مناطق شد؟ ایوانف از شخص ناصر خسرو نقل قول کرده و می نگارد: "امیر یمگان او را نمی پذیرفت. ترک ها وی را از خراسان بیرون ساختند. نه امیر خراسان وی را می پذیرفت و نه هم شاه سجستان، یا شهزاده غزنوی تبار. و نه هم امیر منطقه ختن با او میانه خوبی داشت." (اثر ویراستار شده ایوانف، ناصر خسرو و اسماعیلیسم، که ایوانف مراجعه به اثر "فلسفه مشرق" که شاید توسط دانش آموزش "گهرریز"، زیر عنوان سفر ناصر خسرو در بدخشان به نگارش گرفته شده است، مشوره می دهد.)

چرا ناصر خسرو در میان اکثر تاریخ نگاران عرب، به شمول دسته مستعلی، من حیث کار شناس دوره فاطمیان شناخته نه نمی شود، به سبب اینکه ناصر خسرو خود در بدخشان حیات بسر می برد که اسماعیلیان نزاری فعالیت داشتند و هم تنها به زبان فارسی می نوشت و موضوع هویت خودی را من حیث یک عجم و نه عرب، مورد تقدیر و قدسیت قرار می داد. از این سبب، با مخالفت های بیشتری از جوانب یاد شده، رو برو می شد. ایوانف می گوید در هیچ یکی از آثار و آفریده های فاطمیان واژه حجت ذکر نه شده است و یا اگر هم حجتانی بوده اند، در قاهره زندگی نموده اند و یا بیرون از آن. ایوانف از این لقب انکار نمی کند و در بسا از منابع اسماعیلی نیز از آن تذکر به عمل آمده است. مثلن در اثر قاضی نعمتن "اساس التأویل"، ایوانف می گوید که او یقین ندارد که این گونه شخصیت ها در قاهره و یا ایالت آن به نام های حجت، داعی و یا داعی الداعات، یاد می شدند و چرا ناصر خسرو، شخصی و فردی که جدیدن به طریقه و کیش اسماعیلی گروید و به زود ترین فرصت شخصیت قابل قدر در دیدانداز رهبران و امامت قرار گرفت و به این چنین منطقه دور افتاده مانند خراسان و یا ویتن بدخشان، برای انجام این چنین رسالت سترگ، فرستاده می شود. وی می افزاید که ناصر خسرو در آثار همه آن واژه ها و نظام واژه هایی را که ذکر می کند، کمتر در ادبیات اسماعیلی دوره فاطمیان جا داشته و بیشتر در میان اهل سنت و جماعت مروج بوده و ناصر خسرو تنها آنها را به زبان فازسی- دری نگاشته است مانند: زاد، خان، گشایش، سفر نامه، خدمت، فردوس، جنت، برزخ، دوزخ، و غیره می باشند. ایوانف اثر ناصر خسرو، "وجه دین"، را نمونه مثال

گرفته و می گوید که این اثر به سبک و شیوه فاطمی نوشته شده است و حیثیت کتاب آموزشی دعوت را دارد که از زبان عربی ترجمه شده ، و یا بهتر گفته شود از اثر قاضی نعمان دعائم الاسلام ، یا اساس التأویل ، که توسط جعفر بن منصور الیهمن نوشته شده ، گرفته شده و دارای اشتباهات و نارسایی های بی شمار بوده و نیازمند ویرایش دوباره است .

اندری برتلس: ناصر خسرو در اوج گفتمان اسماعیلیان فاطمی : اندری برتلس اثرش را یازده سال بعد از ایوانف زیر نام " ناصر خسرو و اسماعیلیان " ، نوشت . وی همه داشته های فکری ایوانف را به شمول اثر 258 برگه ای اش در مورد ناصر خسرو و اسماعیلیسم مورد مطالعه و غور قرار داده و بعد مونیوگرافش اش را زیر عنوان مشابه نوشت . اثر یاد شده در حقیقت حیثیت پاسخ میتود شناسانه و ایدیولوژی گرایانه در برابر اثر ایوانف ، ناصر خسرو و اسماعیلیسم را دارد . متن یاد شده در سراسر سیاق اش حامل فرآیند تقدیر ، تمجید و انتقاد از شخصیت ایوانف می باشد . در این جا سعی خواهیم ورزید تا در قدم نخست ایوانف را از دیدانداز برتلس به معرفی نشینیم و بعد کار کرد ها ، نوشته ها ، شخصیت و بینش فلسفی ناصر خسرو را از دیدانداز برتلس به بررسی می شینیم . برتلس در مورد نقش ناصر خسرو من حیث دانشمند در گسترش آئین و کیش اسماعیلیسم ، نه تنها در بدخشان بلکه در سراسر آسیای مرکزی به شمول شرق دور ، سخن می گوید . برتلس بر خلاف ایوانف اثرش را پیرامون کار کرد های ناصر خسرو ، زیست نامه و موارث عقیدتی اش را در 148 صفحه محدود می سازد . موصوف قبل از آنکه در مورد زیست نامه ناصر خسرو سخنی به میان آورد ، در قدم نخست نظریات ، داشته ها و بینش اسماعیلیان آسیای میانه به شمول برداشت های شان را آغاز می کند . وی در مورد تاریخ عقیدتی ، سیاسی و اجتماعی مردمان آسیای میانه سخن می گوید و بعد روش و مردانگی مردمان سرزمین آسیای میانه به تعریف و توصیف می نشیند و بعد اضافه می کند ، باوصف آنکه دین اسلام را مردمان این مناطق جغرافیای سیاسی پذیرفتند ، اما داشته های فرهنگی ، زبان ، ادبیات و تهذیب ماندگار خراسان زمین را هنوز نگهداشته اند و از آن در احیای باور های مذهبی شان ، استفاده معقول و درست می کنند . وی در ضمن پیرامون ماهیت فرهنگ کثرت گرای مردمان این سرزمین که راه ابریشم حیثیت کربدور رشد و انکشاف آن را داشته است ، به ستایش می نشیند . برتلس در مورد فراز و فرود تاریخ و کار کرد های اسماعیلیان آسیای میانه در سده های گذشته حرف هایی را به میان می آورد و دوشواری هایی را که این مردمان در شیرازه عقیدتی و باور های مذهبی شان متحمل شده اند ، بر ملا می سازد .

برتلس اعتراف می کند که بسا از کار های علمی ، پژوهشی و تاریخی که پیرامون اسماعیلیان آسیای میانه آفریده شده اند ، مدیون کار کرد ها و زحمات فراوان ایوانف می باشند . در ضمن روابط نزدیک کاری و پژوهشی ایوانف را با سایر شخصیت های محیط اکادمیک مردمان آسیای میانه می ستاید و بعد به گونه فوری برخی از مسایل را پیرامون کاستی های کاری و پژوهشی اش را آغاز گر می شود ، و اظهار می کند همه نوشته هایش از مناسبات با افراد محیط پیرامونش ، یعنی اسماعیلیان آسیای مرکزی ، دوستان ، مشاورین ، همکاران و یاران متأثر است .

باید گفت که در مورد شخصیت و مناسبات فردی و اکادمیک برتلس آنقدر که لازم باشد معلومات و شناسایی‌ها در اختیار نیست، چه در کشورهای شرقی و چه دنیای غرب. اندری فرزند یکی از معروف-ترین شرق‌شناسان روسی، افگینی ادوارویچ برتلس می‌باشد که از جمله معاصران ایوانف بود و بر خلاف ایوانف تصمیم گرفت در روسیه باقی ماند و با نظام و حکومت بلشویک‌ها به همکاری آغازگر شد. اندری خود در سال ۱۹۲۶م.، چهل سال بعد از ایوانف در آستان لیننگراد به دنیا آمد. در سال ۱۹۴۹م.، از انستیتوت خاورشناسی آستان لیننگراد از پایان نامه خویش من‌حیث کاندیدعلوم فولوژی که پیرامون "ناصرخسرو و اسماعیلیسم"، گزارش شده بود، در سال ۱۹۴۸م.، دفاع نمود. برتلس در واقعیت امر مربوط به نسل نخستین خاورشناسان شوروی سابق به حساب می‌رود. مزید بر آن دارای حس قوی پویایی در راستای ادبیات جهان و خاورشناسی غربی و ادبیات اشرافیت اروپایی دست خیلی‌ها بالایی داشت. مزید بر آن در همکاری با شخصیت‌های فرهنگی و خاورشناس، بارتولد و کرچکافسکی، برتلس، سیمنوف، و دیگران سنت خاورشناسی دوره شوروی را به وجه احسن انکشاف دادند. برتلس مانند ایوانف، زبان‌های انگلیسی و فرانسوی را خوب می‌دانست، تکلم می‌کرد، می‌نوشت و خوب می‌خواند. مزید بر آن به زبان‌های عربی و فارسی-دری نیز گفتمان مناسب داشتند. ایوانف و برتلس در حقیقت در زمان جنگ سرد بسر می‌بردند. وی شاهد ساختار اداری‌ای سیستم شوروی در جمهوری تاجیکستان بود. علاوه بر آن از شیوه‌های کاری شوروی در تاجکستان که به گونه‌ی نمایشی بخاطر بازتاب نمونه‌ای این منطق من‌حیث جمهوری سوسیالیستی از راه رشد غیرسرمایه‌داری تنظیم و ترتیب گردیده بود، رنج می‌برد و میل داشت همه امور را باید مطابق واقعیت‌های عینی آن جوامع به مشاهده می‌نشست. (مایر. و. اسلام و کلونیالیسم در آسیای میانه، دیدانداز غرب‌نگری در آسیای میانه، روتلیج، ۲۰۰۲م.). برتلس و ایوانف هر دو به گونه‌ی خیلی‌ها ساده به دست نویسی‌ها و آثار دست‌نویس‌شده در بدخشان دسترسی قابل ملاحظه‌ای داشتند. ایوانف تنها از طریق چند تن از دوستان خود رابطه را با بدخشانی‌ها برقرار نمود، اما برتلس بعد از فراغت و اكمال پایان‌نامه آموزشی‌اش، در انستیتوت خاورشناسی مسکو توظیف گردید، و در آن محیط در میان سال‌های ۱۹۷۹ - ۱۹۵۳م. من‌حیث پروفیسور همکار در دانشگاه دولتی تاجیکستان، در خلال سال‌های ۱۹۷۲-۱۹۶۶م.، ایفای وظیفه می‌کرد و سیاحت‌های علمی تبارشناسی را به مناطق پامیرزمین در سال‌های ۱۹۶۰-۱۹۵۹م.، سازماندهی می‌کرد و هم من‌حیث کارشناس و برنامه‌ریز اداره یونسکو در شهر پاریس در خلال سال‌های ۱۹۸۶-۱۹۸۰م.، ایفای وظیفه نموده است. برتلس در ساحات مختلف دیگر نیز با اداره و حاکمیت شوروی سابق همکاری داشته و مناطق بدخشان افغانستان، به ویژه ولسوالی جرم بدخشان نیز، سفر نموده و از آرامگاه ناصرخسرو نیز دیدن نموده است. ایوانف در همه نوشته‌های خویش تلاش ورزیده است تا ناصرخسرو را به گونه دقیق مورد مطالعه قرار دهد و بعد آن مقام و شخصیت معنوی و علمی و فلسفی او را در میان اسماعیلیان و سایر انسان‌هایی که در میان شان حیات بسر می‌برند، معرفی کند و هم درحقیقت سعی می‌ورزید تا از نوآوری‌ها، نظریات و بینش عقلانی ناصرخسرو و هم اثر و آفریده‌هایش که باعث تنویر ذهنیت نه تنها اسماعیلیان بلکه سایر باورمندان و پژوهشگران گردیده است، به معرفی گیرد و زندگی

و علایق شخصی خود را وقف این گونه بررسی ها سازد. در ضمن ایوانف اضافه می کند، که ناصر خسرو سخت سعی ورزیده است تا از پیشینیان خود کمتر تقلید کند و مسایل مطروحه آنها را رونویسی کند، از فلسفه و منطق شخصی و برداشت های تاریخی خویش استفاده نموده و در تنویر اذهان عامه نقش خیلی ها بلند تاریخی را به بازی می نشیند. حتی ایوانف به این باور است که شاید ناصر خسرو از جمله شخصیت های تاریخی است که برای نخستین بار فلسفه نگاری و فلسفه شناسی را در ذهنیت سایر پژوهشگران معاصران خود، تزریق می کند و آنها را بسوی باطنیت و گرایش معنوی مورد تشویق و ترغیب قلمی قرار می دهد. ایوانف با ترجمه یکی از قصاید ناصر خسرو از زبان فارسی - دری به زبان انگلیسی و روسی، نشان دهنده حاکمیت دقیق وی بر زبان فارسی و افکار فلسفی ناصر خسرو می باشد. وی می افزاید: "پژوهش ها و کاوش های فلسفی، علمی و اخلاقی ناصر خسرو، نشان دهنده کارکردهای فردی خودی او می باشد. وی در همه گفتمان ها خیلی ها طولانی سخن می راند و بحث و فحص می نماید. وی به مسایل مطروحه عادی و فارغ از بینش منطقی واقعی نمی گذارد و همواره میل دارد خویشتن را با نظریات فلسفی و عقلانی اش در ژرفای گفتمان ها به مشاهده نشیند. ناصر، همواره پیرامون عقل کل، نفس کل، هیولا، اختیار، جبر، صلاحیت، دانش، بینش و گرایش انسانی و جمع - گرایانه، سخن گفته و در مورد جبر، اختیار، تقدیر، تدبیر نیز به بحث می نشیند. حتی بعضی بدون در نظر داشت فهم دقیق از بینش آفرینش آفریدگار خویش را مورد پرس و پاس قرار می دهد و این البته نشان دهنده بی اعتنایی او نیست، بلکه نشان دهنده ژرفای علاقه و دلچسپی اش به مسایل مطروحه است. همه نوشته ها و آفرینش ادبی، علمی و فلسفی اش همواره من حیث مواد خیلی ها بلند آموزشی به میان آمده و شکل کتب فلسفی را به خود گرفته است." (ایوانف، ص. ۳۳)

ایوانف، در قسمت پنجم اثر خویش در مورد کارکردهای مسیونری "مشنری، مبلغ"، ناصر خسرو در مناطق مازندران، خراسان، و مناطق مختلف بدخشان، سخن می گوید، ناصر پرسش خیلی اهم غیرقابل پاسخ را مطرح می سازد که در بسا آثار و آفریده های بعدی اسماعیلیان، مانند (اساس التأویل، قاضی نعمان نیز مطرح شده است. ایوانف می خواهد پرسد که چرا، با وصف آنها همه حجتان، داعیان، و مبلغان، ناصر من حیث یک شخصیت جداگانه و بدون اندوخته های گذشته از تاریخ و فرآیند کاری شخصیت های علمی و اکادمیک اسماعیلی که جدیدن به کیش و آئین اسماعیلی رو آورده است، به سطح خیلی ها عالی و کامگاری های بی بدیل در مدت زمان کوتاه، دست یازیده است. ایوانف اظهار می دارد که ناصر خسرو شاید در شیوه های نگارشی خود، در مسایل ابراز بینش و نظریات خویش از طریق زبان و یا هم اشعار و سروده های ناصر به شمول قصاید شان، تا حدی دلتنگ کننده باشند و سلاست درستی نداشته باشند ولی تصور و تفکر شان مطابق زمان و مکان بوده و همواره پیرامون فلسفه زندگی، حیات و مهات، دانش و بینش، ازل و ابد و غیره سخن می راند و شاید هم تا حدی آنگونه هنری کاربن می گوید، ناصر خسرو می تواند همه کاره باشد ولی باید گفت که ناصر خسرو شخصت و نویسنده خسته کننده نیست. به مرور زمان مادامی که برتلس، با نوشته ها و آثار مخالفین بینش اسماعیلیسم، از قبیل ابن رزام، "کتابی در رد اسماعیلیه"، اثر تبین ندیم، "فهرستی پیرامون تاریخ بغدادی"، ابو معلا، "بنیان الادیان، نظام الملک، سیاست نامه"، شهرستانی، "الفرق البین

الفرق، و سایرین که بینش و تاریخ و کارکردهای اسماعیلیسم به بینش‌ها و تصورات ممکنه و غیرممکنه بازتاب یافته است، آشنا می‌شود که در آن نام‌های مانند، شعوبیه، مزدکیه، مُغیسیم، مُغ پرستان، کافر، الحادیون، ذندقیه، قرمطیه، و غیره به آنها داده می‌شود، تصورات خودی‌اش را بر بنیاد حقایق و وقایع و نگارش‌های ضد و نقیض یاد شده انعکاس می‌دهد. وی علاوه بر آن خاورشناسان غربی، مانند، "کاره"، "بلاکت"، "گوارد"، و غیره را بخاطر حمایت شان از نگارش‌های غیرمسئولانه افراد شده و بینش ضد اسماعیلیسم بودن شان را به باد ملامتی گرفته و آنها را در قطار شرکای جرم در نوشتارهای ضد اسماعیلی می‌داند. حتی برخی از این خاورشناسان غربی بدون در نظرداشت تحقیق و پژوهش دقیق در زمینه، اسماعیلیسم را منبع اضداد با گرایش اسلامی دانسته و آنرا زاده بینش فرسیان و پارسان دانسته و یک جنبش انقلابی و ضد اصول عقیدتی می‌دانند. برتلس کمی هم پیش‌تر رفته و ایوانف را ملامت می‌کند مبنی بر اینکه وی اسماعیلیسم را یک پدیده ضد عرب، ضد نشنلیسم و ملت‌گرایی تنگ‌نظریانه ترکیسم و بهتر گفته شود پان‌ترکیسم معرفی می‌کند. ایوانف می‌گوید، اگر خواسته باشیم تا در خدمت اختیار و صلاحیت یزدانی باشیم، در آنصورت باید مانند ناصر خسرو از مقام شامخ و عالی معنویتی که انسان را بار مجدد با اصل پیدایش او ارتباط می‌دهد، برخوردار بود و هر کسی به گونه عادی نمی‌تواند از این چنین جایگاه برخوردار باشد. بلکه باید در شمار و قطار مردمان ویژه از هر نقطه نظر باشد. و آنهایی که دارای حمایت ویژه یزدانی بودن در راستای خدمت انسان و کافه بشریت و آنها شخصیت‌ها و دسته‌مرمانی بودند که به نام **"اهل تأیید"**، یاد می‌شوند و کسانی هستند که مقام شان از فلاسفه و سایر دانشمندان، شامخ‌تر و با اعتبارتر است. برتلس مسایل ناصر را از طریق سیاق اشعار و قصیده‌اش مورد بررسی قرار داده و می‌گوید که شخصیت وی بالاتر از فلاسفه، دانشمندان، عرفا، افلاطون و سایرین بوده و زمانی خواهد رسید که همچو افراد و اشخاص در برابر آرامگاه ناصر خواهند ایستاد و اشک افشانی خواهند کرد زیرا وی دارای چنین اثر ژرف‌آفرینی در میان همه انسان‌های محیط پیرامون خود می‌باشد. او می‌گوید، این گونه ادعای ناصر خسرو بخاطر این بوده است که وی به خانواده بزرگ تاریخی که حضرت محمد(ص)، در قیادت آن قرار داشت و اهل بیت آن حضرت این همه نیکی و محسنات را ادامه دادند، منسوب است. ناصر خسرو معتقد است و عملن نشان داد که وی در راستای علم و حکمت حرکت می‌کند، و دارای نه تنها دانش است بلکه بالاتر از آن دارای جهان‌بینی و دیدانداز گسترده و بینش عقلانی است که می‌تواند از آن در امر شناخت ذات سبحانه و تعالی از طریق دانش و آموزش معلم صادق، برسد و می‌گوید که چون علم در ذات خود از سوی خداوند و افراد و شخصیت‌ها دارای این علم و دانش به ویژه علم لدنی، که از سوی خداوند است، دانستن‌اش فرآیندی است که انسان را در راستای قربت به روح عالی و ماندگار یزدانی رهنمون می‌شود. (برتلس، ص. ۲۲۹). برتلس می‌گوید که، ناصر خسرو دارای علم و حکمت جداگانه بود، و این دانش در نتیجه شناخت روح القدس و روح البقین، کمایی گردید، در صورتی علم و دانش فلسفی در نتیجه مراجعه به دانش آفرینش به میان می‌آید، در صورتی که با وصف این همه سخن‌ها، هنوز ناصر خسرو در تقسیم‌بندی حکمت‌ها و دانش معمل دچار پربشانی و تکلیف است. او می‌گوید برای وی همه دانش‌ها در حقیقت دارای منبع واحد

هستند، و تنها در سطح و نحوه‌های کاربردی شان ناهمگون هستند. برخی‌ها، به ویژه داکتر سرفراز نیازوف کار شناس دانشگاه تورنتوی کانادا، به این باور است که ایوانف در فرآیند پژوهش خویش پیرامون بازتاب نکات اساسی کارکردهای تاریخی و فلسفی ناصرخسرو، ناکام مانده است. وی اضافه می‌کند و هم استدلالش این است که ایوانف آنچه را که هنری کاربن در نوشته‌هایش ناصرخسرو را معرفی نموده است، ایوانف حتی آنها را نیز در نظر نگرفته و اظهار می‌دارد که آثار و آفریده‌های ناصر در یک حلقه بزرگ علاقه‌مندان و خوانندگان در یک دایره بزرگ و قابل تمجید قرار ندارد. برتلس در همه نوشته‌های خویش نه تنها روی داشته‌های فکری، فلسفی و عقیدتی ناصرخسرو اتکا می‌کند، بلکه همه موارث فرهنگی، ادبی، عقیدتی و فلسفی او را به شمول اصول بنیادین عقیده و باور شیوه‌های کاری و شناخت ژرف امور اجتماعی آن زمان به شمول امور ایدیولوژیک، به گونه عادلانه مکتب می‌نماید و خواننده را با ابعاد ناهمگون بینش و تصور ناصرخسرو در راستای عرصه‌های مختلف زندگی، آشنا می‌سازد. برتلس روی همه پرسش‌هایی که ایوانف مطرح می‌کند، سخن گفته و داشته‌های فکری‌اش را بازتاب می‌دهد. وی زیست‌نامه ناصرخسرو، حالت و چگونگی وضعیت زندگی، روش و شیوه‌های کاری و شخصی، شیرازه‌های اخلاقی‌ای که ناصر در آن حیات بسر می‌برد، افکار و بینش ناصرخسرو، زبان و ادبیات ناصرخسرو، و طرز تفکر منطقی و عقلانی ناصرخسرو را مورد پویایی دقیق و ژرف قرار داده و در مورد آن از تحلیل و تجزیه خودی استفاده می‌کند. همزمان به آن برتلس در مورد نیاز حتمی انسان به دنیای جسمانی، اصول آموزش و دانش، وحدت شیوه‌های استراتژیک دانش و بینش، فرآیند دعوت اسماعیلی، من حیث آئین‌نامه عقلانی زیست اجتماعی و وسیله پیشرفت، ترقی و تعالی عالم انسانی، سخن‌های فراوانی دارد که هر خواننده و شنونده را با عالمی از تفکرات ژرف عقلانی و عقیدتی هم‌نوا می‌سازد. در صورتی که ایوانف آنچه را که برتلس در مورد ناصر می‌گوید، به ویژه در مورد بینش ناصرخسرو به اصطلاح برتلس، بینش اقتصاد سیاسی او در راه پیشرفت دنیا بسوی تمدن جدید و مدرن، کمتر مورد بحث و ارزیابی قرار می‌دهد.

برتلس می‌گوید، کمتر کسی را در دنیا می‌توان یافت که مانند ناصرخسرو، قهر، غضب، نگرانی، تشویش و زشت‌گویی را در برابر بی‌عدالتی‌های عقیدتی، اجتماعی و انسانی‌ای که از سوی حاکمان ظالم بر مردم و باورمندان روا داشته است، بازتاب نموده باشد و حتی آنقدر به غضب می‌آید که برخی‌ها را حیوان‌ها، ستوران و غیره یاد می‌کند و می‌فرماید که آنها چگونه روح انسانی را از دست داده‌اند و بسوی تقویه و استحکام روح حیوانی روانه هستند. باید گفت که ایوانف و برتلس، هردوی شان من‌حیث پژوهشگران برون‌مرزی و تا حدی بیگانه با مسایل فرهنگی اسماعیلی و نبود شرایط رفت‌وآمد در میان اسماعیلیان آن‌گونه که لازم باشد، توانسته‌اند دریچه خیلی‌ها بزرگی را برای علاقه‌مندان و خوانندگان آثار و آفریده‌های ناصرخسرو به شمول تاریخ و ادبیات اسماعیلیسم، گشوده‌اند و تا امروز کارکردهای شان در میان همگان من‌حیث منابع دست اول شناخته شده‌اند. هر دو دانشمند اعتراف نموده‌اند که کارکردهای پژوهشی شان در مورد ناصرخسرو و اسماعیلیسم من‌حیث سنت و عقیده عقلانی در آسیای میانه، بکرترین و تاب‌ترین کارها نبوده بلکه مطابق امکانات دست داشته می‌توانند مسیرکشا باشند. برای پژوهش‌ها و کارکرد های مؤثر بعدی مطابق به شرایط واقعی زمان و

مکان و انکشاف شیرازه پژوهش‌های علمی و تاریخی در میان این جمعیت تاریخی و پربار از دیدگاه دانش و فرهنگ غنامند علمی و تحقیقی. (سرفراز نیازوف، ناصر خسرو، دیروز، امروز و فردا. سایت انستیتوت لندن - انگلستان)

ایوانف در نوشته هایش، یمگان را که ناصر خسرو در آن حیات بسر برده و به کار کرد های پژوهشی و نگارشی مصروف بوده است، بهای کم داده و آنقدر به ستایش نمی نشیند، اما برتلس برخلاف ایوانف مکان کاری ناصر خسرو را به قصر ها و دژها تعبیر و تفسیر نموده و یمگان را به فردوس برین و مکان شاهانه و دبیرانه تشبیه می کند، آنگونه که قزوینی در داستان کوچک اش در مورد ناصر خسرو یمگان را محل شاهی، دارای باغستان ها، قصر ها، خدمه ها، نوکران و ناصر خسرو را شاه آن مکان می داند. بدون تردید هدف اش بیشتر مقام معنوی ناصر خسرو باشد که این گونه به ستایش گرفته است، و آثارش را به قصر ها، و بینش و افکارش را به باغستان ها، و پیروان و علاقه مندانش را به خدمه و نوکر و چاکر، تشبیه کرده است. برتلس ناصر خسرو را تنها در شیرازه نگارشی، ساختار شعری، فلسفی و عقیدتی مورد بررسی قرار نمی دهد بلکه بیشتر شخصیت اش در سیاق و محتوای نگارشی مخالفین و موافقین مورد بررسی ژرف و بدون دغدغه قرار میدهد و ناصر خسرو را من حیث یک شخصیت کثیر البعاد حماسه آفرین معرفی می کند. برتلس علاوه بر ایوانف، تصدیق می کند که ناصر خسرو حجت بود و لی ناصر خسرو به این مقان در مصر نه رسیده بود بلکه بعد آنکه به زادگاهش بلخ برگشت و بعد از کار کرد های خستگی ناپذیر و پیشبرد رسالت دعوت و بلیغ در مناطق بلخ، مازندران، نیشاپور، ختن و سیستان، این مقام عالی را کمایی نموده در در ذهنیت، بینش و دیدانداز همگان، به ویژه علاقه مندان و شخصیت های فرهنگی و عقیدتی، به یک تصویر سترگ تبدیل شد. و این لقب و عنوان را از طریق نهاد علمی و عقیدتی "دارالعلم"، که من حیث مرکز تبلیغ و ترویج باور های حاکمیت فاطمی و اسماعیلیسم اجرای وظیفه می کرد، کمایی نمود.

برتلس می گوید، یکی دیگر از نارسایی های نگارشی ایوانف نداشت معلومات کافی پیرامون کار کرد های عقیدتی، تبلیغاتی، سیاسی و دین داعی ها، حجت ها، مشنری ها، ماذونان و مستجبان، زمان فاطمیان و به ویژه دوران پیر ناصر خسرو، در آسیای مرکزی است. وی می گوید انجام این گونه مسؤلیت و رسالت که دعوا نامیده اند، ناصر خسرو آن را بسر رسانده است، تنها شخصیت هایی از عهده آن بر آمده می توانند که دارای نیروی پشتیبان و حمایتی یزدانی باشند که اکثر آنها را "اهل تأیید"، می نامند. و این ها اشخاصی بوده اند که مقام شان بالاتر و والاتر از دانشمندان، فلاسفه و تیوریسن ها، است. برتلس برای ثبوت این ادعا سروده ای را از دیوان ناصر خسرو اقتباس و بعد تفسیر و تشریح می کند که گویا ناصر خسرو در آن اظهار کرده است و می گوید که: "فلاسفه و دانشمندان مانند افلاطون در پیشروی آرامگاه ناصر خسرو اشک خواهند ریخت، و دیگران ادعیه هایی را برای ماندگار بودن روح و روان ناصر خسرو، نثار خواهند کرد"، او می گوید که ناصر خسرو خود گفته است که دانش و علم، به ویژه علم "لدنی"، و خداداد از سوی آفریدگار عالمیان به برخی ها من محیث موهبت الهی نصیب می شود و تدریس، تطبیق و تکمیل آن توسط اهل تأیید در

واقعیت امر برگشت فرجامین و هدفمند بسوی آن روح و روان خداوندی است که انسان من حیث بهترین آفرینش و کافه بشریت در کلیت امر، از آن برخوردار گردیده است.

برتلس می گوید ناصر خسرو علم و دانش ویژه "روح القدس"، یا "روح الیقین"، را می گستراند و به تعلیم و آموزش می گرفت. در دیدانداز ناصر خسرو گونه های ناهمگون دانش، علم و حکمت، دارای اصول حیثیت واحد هستند اما درجات، کار برد آنها و استفاده گیری ها از آن ها ناهمگون و بوقلمون است. باید گفت که همه دانش ها از یک منبع سرچشمه می گیرند و در خدمت هدف واحد که شناخت تصور آفرینش کائنات و خدمت گزاری به انسان این کره خاکی است، را در بر دارنده است، قرار باید گیرند.

برتلس می گوید که، ناصر خسرو دانش و علم و حکمت را این گونه تعریف و تشریح می کند: علم و فهم حقیقی آن است که اشیا و مؤلفه ها و پدید های مادی و اشیایی و معنوی را با اصلیت و منبع پیدایش آنها را به شناخت واقعی و عقلانی گیرد. و می افزاید که عقل و خرد انسان، "جوهر بسیط"، وسیله است که انسان به وسیله آن مسایل مادی و معنوی را مطابق ظرفیت عقلانی اش به شناخت می نشیند. موجودیت جسم برای حفاظت روح است و نه برای ایجاد دشواری و رنج برای روح. با وصف آن که عقل انسانی بالاتر از همه چیز است اما در فرجام در زیر صلاحیت و اختیار یزدانی است، و آفریدگار بر همه عقول محیط است. عقل و خرد انسانی با وصف داشتن این چنین مقام شامخ، هر گز نخواهد توانست آفریدگار خود را تفسیر، تعبیر و تشریح کند و یا در مورد حضور و عدم حضور اش سخن بر زبان راند. یعنی خداوند فرا فکری و فرا عقلی است. آنها یی که دارندگان علم و فهم و درک بیشتر اند، نزدیکتر و قرین تر به آفریدگار خود هستند.

نتیجه گیری: اثر اندری برتلس در واقعیت امر پیرامون سیاق اثر ایوانف "ناصر خسرو و اسماعیلیسم"، می چرخد و نه اینکه مختص به ناصر خسرو باشد. برتلس در اثرش سعی ورزیده است روی همه پرسش هایی کار کند که ایوانف در اثرش مطرح نموده است. به شمول زیست نامه ناصر خسرو، موقعیت و چگونگی حال و احوال، روش ها، شیوه ها، برخورد ها، برداشت ها، افکار، جهان بینی و دیدانداز فلسفی، زبان کار بردی، شخصیت فردی و علمی، ماهیت کاری و خدمتگزاری های تاریخی، علمی، فلسفی، و مقام و موقف زمانی و تاریخی ناصر خسرو. برتلس پیرامون ضرورت و نیازمندی انسان به زندگی مادی و معنوی، دنیایی، اهمیت وحدت علوم و دانش ها، آموزش متداوم، و سایر مسایل را که شیرازه و نظام آموزشی خلفا و امامان فاطمی را تشکیل دهنده است، توضیح داده و مورد تمجید و تقدیر قرار می دهد. برتلس بر خلاف ایوانف که خیلی ها ساده، بدون تعمق و ژرفنگری همه داشته های تاریخ فاطمیان را بازتاب داده است،، زمان کاری و دعوت خلفای فاطمی و اسماعیلیسم را من حیث جنبش فراگیر عقیدتی و فلسفی مورد تقدیر و تکریم قرار داده و آن را رنسانس آن دوران می نامد.

"برتلس می گوید ایوانف در راستای معرفی ناصر خسرو و دکترین اسماعیلیسم با ناکامی روبرو شده و همه مسایل آنزمان ناصر و شخصیت فردی او را بدون در نظر داشت تحلیل و تجزیه محیط پیرامونی که ناصر خسرو و دکترین اسماعیلیسم در آن قرار داشت و بسوی رشد و انکشاف عقلانی ژرف می رفت،

به نگارش و پژوهش گرفته است. برتلس می گوید اسماعیلیسم تنها آئین و کیش عقیدتی نیست، بلکه گفتمان سیاسی و ایدیولوژیک در سطح مهارت های جهانی است. و ناصر خسرو تنها دانشمند، سیاح، داعی، شاعر و فیلسوف نیست، بلکه وی چهره و شخصیت سیاسی، فلسفی و عقیدتی جنبش جهانشومل اسماعیلیسم من حیث دکترین انسان سالار و زندگی ساز است. برتلس مانند دکتر ایس هینسبرگر، ناصر خسرو را انسانی می داند که زندگی هدفمندی را سپری نموده و شخصیتی بوده است که بر مبنای مرور گذشته اش، آینده خود را تعیین و در آن دگرگونی های شگرفی را به وجود آورده است. او می گوید که شخصیت ناصر بالاتر و بیشتر و عالی تر از آن است که ایوانف او را ترسیم نموده است. او کسی بوده است که با همه فراز و فرود ابعاد زندگی اش سازش نموده و هرگز تسلیم نه شده است " (دادی خدایف،، عابد، ص، 71)